

### تماشاخانه

جواد علیزاده | کارتونست | javadalizadeh@yahoo.com



در حاشیه حذف همزمان مسی و رونالدو از جام جهانی ۲۰۱۸

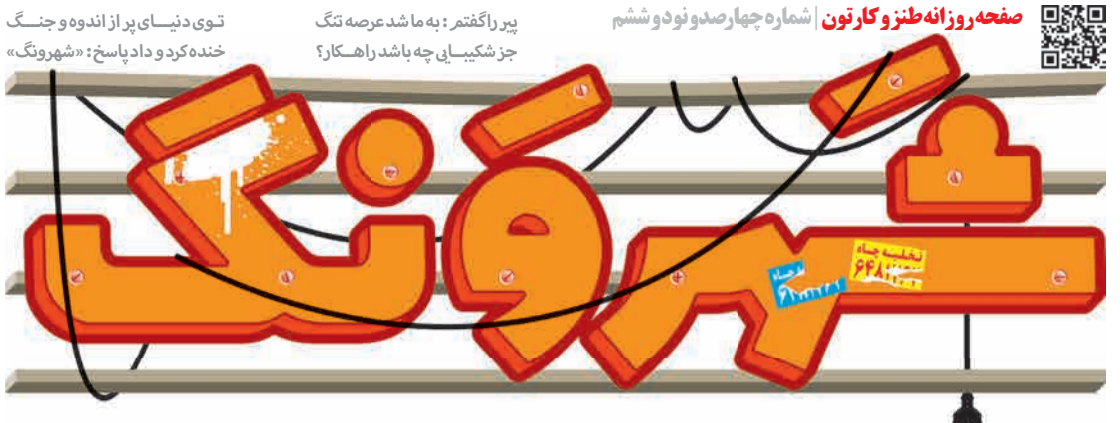
**عذاب وجدان شده بودند، از دقیقه هفتاد به بعد حساسی شل کردند تا هم به خودشان هم به بلژیکی‌ها بیشتر خوش بگذرد. بلژیکی‌ها هم که تنها افتخارشان این است که چون زمین در کشورشان مفت است، اتحادیه اروپا چند هزار متر زمین در آن جا خریده و کار و بارشان را آن جا انجام می‌دهند، به یک افتخار دیگر رسیدند و وارد مرحله یک چهارم نهایی جام شدند. در دیگر بازی این مرحله این یارو «بیمار» و یارانش نشان دادند که نباید از روی ظاهر و آن کله مثل ماکارونی‌اش، قضاوت‌شان کرد و با یک بازی برتر، مافیای مواد مخدر حاضر در مکزیک و حومه را شکست دادند؛ تا باز هم توجه شویم، ورزش دشمن سلامتی، نه بخشید ورزش دشمن اعتیاد است. من هم قرار است شوخی-شوخی یک تکل دویا روی علیرضا فغانی بروم که فیفا فعلا بهش داوری ندهد تا ان شاءالله فینال را قضاوت کند.**

### صندوقچه داستان

**کترینگ مامان شهناز**

مونا زارع | طنز نویس

غذای فردا فکر می‌کند، یعنی غذا تا شب قبل هنوز پخته نشده. پس یعنی غذای فردا تازه است. و از آن طرف مامان شهناز هر شب به تو هم فکر می‌کند. یعنی اگر تو نبودی غذایی هم در کار نبود، پس حالا که هستی امید مامان شهناز را ناامید نکن و غذای فردا را بخر و همه این پیچیدگی‌ها این قدر در شعرا ما لایه لایه شده که هر بار عمو و بابا ابعادش را تفسیر می‌کنند و ما هم یک جا یادداشت می‌کنیم که گیج نشویم. کارمان را شنبه آغاز کردیم و تقریباً ظهر سه‌شنبه بود که پلمپ شدیم. البته پلمپ برای تیم مامان شهناز معنای خاصی نداشت چون اصولاً از پشت طبقه بالا که خانه ما بود پله می‌خورد توی زیرزمین و از زیرزمین هم پنجره را باز می‌کردیم و غذاها را می‌دادیم دست پیک موتوری. برای همین می‌توانستیم بدون اینکه پلمپ در ورودی را پاره کنیم به کارمان ادامه دهیم. اما چهارشنبه دیگر آمدند همه‌مان را دستبند زدند بردند و خواستند محل پنهان شدن مامان شهناز را پنهان لو بدهیم. ما هم نمی‌خواستیم باورهای مردم بهم بریزد که مامان شهنازی وجود ندارد و همان سرباز جلوی در فقط سه بار از ما کیاب تابه‌ای ویژه شهناز را خریده بود و حیف بود با چشم‌های معصومش با عمو احمد و بابا قاسم روبه‌رو شود. حدس می‌زدیم به خاطر پیدا کردن موی سبیل بابا و عمو صدایمان کردند و بی‌مقدمه برایشان توضیح دادیم غذای خانگی را همین چیزها صمیمی می‌کند که رئیس کلانتری گفت: «پس مامان شهناز هر شب به مواد فردا فکر می‌کند؟ کجاست؟» عمو احمد و بابا قاسم خودشان را نشان دادند و گفتند: «ما بیام باها» همه‌مان را انداختند بازداشتگاه و فهمیدیم مامان شهناز اسم قاچاقچی معروف محله پایینی است که چند وقت است فرار کرده. فقط همین را کم داشتیم. بابا توی اتاق دور می‌زد و می‌گفت گفتم بذاریم شهلا! این احمد گفت شهناز آخرش ناز داره قشنگ تره.» حالا که فکر می‌کنم تمام آن چند روز هم هر چقدر تماس داشتیم توی سفارش‌شان می‌گفتند: «به مامان شهناز بگید قالب کره رو یادش نره!» ما هم دو تا کره برایشان می‌گذاشتیم. به حلال از سبیل بابا توی غذا ازمایش دی ان ای گرفتند و فهمیدند آشپز خودش نویسنده هشتاد ساله عرض کنیم بنده و دیگر همکارانم که سر و زبان نداریم - که اگر داشتیم وضع مان این نبود - بنابراین مصداق این شعر هستیم: «یک قلم دارم دوتا دندان لُق... می‌زنم تا زنده هستیم حرف حق».



### گمشدگان

## مردی با صورت شکلاتی

**سهو قلم در روز قلم!**

شهرام شهیدی | طنز نویس

فردا روز قلم است. چه بزرگداشتی بالاتر از این که نظر دادن در مورد قلم را به مخاطبان اصلی قلم که همانا صاحبان قلم هستند، بسپاریم. البته بسیاری از پیام‌های قلمی منشوری محسوب می‌شود و ما قادر به اشاعه آن نبودیم. این شما و این مخاطبان قلم ما:

- ◀ فردا روز قلم است. چه بزرگداشتی بالاتر از این که نظر دادن در مورد قلم را به مخاطبان اصلی قلم که همانا صاحبان قلم هستند، بسپاریم.
- ◀ قلمی منشوری محسوب می‌شود و ما قادر به اشاعه آن نبودیم.
- ◀ این شما و این مخاطبان قلم ما:



### شهر فرنگ



شهر ونگ